

هَرزَبَد در شاهنامه فردوسی

یکی از مناصبِ ناشناخته دوران ساسانی^(۱)

احمد تفضلی

در میان شهدای مسیحی ایرانی در عهد شاپور دوم (قرن چهارم میلادی)، که مقاتلِ آنان به زبان سریانی در دست است، از گوشتِ آزاد^(۲) نامی با عنوان «رئیس خواجهگان دربار و مربی^(۳) شاه» و ملقب به ارزبد یاد شده است. همین لقب برای مار آَبای جاثلیق، که از معاصرانِ قباد اول (قرن چهارم میلادی)^(۴) و یکی دیگر از شهدای مسیحی ایرانی بود نیز ذکر شده است. تاکنون این لقب را به دو گونه تعبیر کرده‌اند: شومون آن را مرگب از «ارز» (بها، ارزش) و «بد» (رئیس) می‌داند. سبب این توجیه او ظاهراً این است که در متن سریانی آمده است که مارآباً در جوانی در خدمتِ هَمَرگر (= هَمارگر، آمارگر) بیتِ آرمایه بوده است. این دانشمند نظر پتر^(۵) را نقل می‌کند که عقیده دارد این لقب «ظاهراً در مورد صاحب مقامی به کار می‌رفته که مأموریت خاص بررسی و تفتیش کالا را بر عهده داشته است». اما چنین لقبی را مناسب گوشت‌ازاد می‌داند، چون به نظر او «چنین لقبی با مقامِ شامخی که ظاهراً آن شخصیتِ والا مقام در دربار شاپور دوم داشته مناسب نمی‌آید». او همچنین یکی دانستنِ «ارزبد» «در مورد گوشت آزاد»

را با «ارگبد»، که دیگر دانشمندان پذیرفته‌اند، مردود می‌داند زیرا «ارگبد» نمی‌تواند در سُرِیانی^(۶) به شکل «ارزبد» در آید. شومون، در عوض، بر آن است که «ارزبد» دیگری وجود دارد که نقش آن برای او ناشناخته است.^(۷) از سوی دیگر، ژینیو «ارزبد» را (در موردِ ماراب) صرفاً تصحیفی از «ارگبد» می‌داند و ظاهراً آن را با Hlgwpt در کتیبه‌های فارسی میانه و Hrkpty در کتیبه‌های پارتی به معنی «رئیس خراج و مالیات» یکی می‌شمارد. دلیل او آن است که «مارابا وابسته‌به دیوانِ آمارگر بوده است».^(۸) به نظر نگارنده این سطور، این لقب نه منصبی اقتصادی است و نه عنوانی نظامی.

به اعتقاد من کلید حل این مشکل در بخشی از داستان سیاوش در شاهنامه^(۹) نهفته است. داستان از این قرار است که سودابه، همسر کاووس، به سیاوش، پسر شوهرش، دل می‌بازد و می‌کوشد که دل او را به دست آورد، ولی موفق نمی‌شود. از این رو، دسیسه‌ای می‌چیند و به شاه پیشنهاد می‌کند که شاهزاده را برای ملاقات با خواهران و خویشانش به شبستانِ شاهی بفرستد. سیاوش نخست این پیشنهاد را رد می‌کند ولی، سرانجام، بر اثر اصرار پدر اما به‌اکراه، آن را می‌پذیرد. آنگاه شاه مردی هرزبد نام را (در نسخه‌ای هرزه بد)^(۱۰) احضار می‌کند و به او دستور می‌دهد همراه سیاوش به شبستان برود. در روز موعود، هرزبد شاهزاده را به حرم رهنمون می‌شود، پرده را از در به کنار می‌زند و او را به اهل شبستان معرفی می‌کند. بعداً وقتی سودابه، که هنوز دل‌باخته شاهزاده است، می‌خواهد بار دیگر وی را به حرم دعوت کند، همین هرزبد است که پیام را برای سیاوش می‌برد و او را به حضور سودابه می‌آورد.

این هرزبد که و نقش او چه بوده است؟ نخست باید متذکر شد که قرائت

این نام یا، به سخن درست‌تر، عنوان در همه نسخه‌های خطی موجود شاهنامه^(۱۱) به جز در نسخه قاهره،^(۱۲) هیربد است. اما در این نسخه صورت «هرزه بد» ثبت شده است. مینوی، در تصحیح انتقادی خود از داستان سیاوش، به درستی این قرائت را پذیرفته است. این رجحان را می‌توان به دلایل زیر موجّه دانست: نخست آن که این صورت «قرائت دشوار (lectio difficilior)» است؛ دیگر این که ترجمه عربی بُنداری مورخ سال ۶۲۰ هجری، که در آن نیز این عنوان به صورت «هرزبد»^(۱۳) ثبت شده، ضبط نسخه قاهره را تأیید می‌کند شکی نیست که «هرزبد در بافت ذکر شده اسم خاص نیست بلکه عنوانی است که چگونگی آن از توصیف فردوسی معلوم می‌گردد:

یکی مرد بُد نام او هرزبد

زدوده دل و مغز و رایش ز بد

که بتخانه را هیچ نگذاشتی

کلید در پرده او داشتی

شاه سیاوش را بدو می‌سپارد تا وی را به شبستان نزد سودابه برد و اوست

که پرده را برمی‌دارد:

چو پردخته شد هرزبد را بخواند

سخن‌های شایسته چندی براند

سیاوش را گفت با او برو

بیارای دل را به دیار تو

برفتند هر دو به یک جا به هم

روان شادمان و تهی دل ز غم

چو برداشت پرده ز در هرزبد

سیاوش همی بود ترسان ز بد

باز هموست که پیام شهبانو را برای شاهزاده می‌برد و او را به حرم
رهنمون می‌شود:

چنین گفت با هرزبد ماه‌روی

کز ایدر برو با سیاوش بگوی

که باید که رنجه کنی پای خویش

نمایی مرا سرو بالای خویش

بشد هرزبد با سیاوش گفت

برآورد پوشیده راز از نهفت

خرامان بیامد سیاوش برش

بدید آن نشست و سر و افسرش^(۱۴)

توصیف بنداری از این هم دقیق‌تر است: «هو یتوئی حجبهُ النساء و کانت
بیده مفاتیح حجراتهن».^(۱۵) اکنون روشن است که هرزبد در داستان سیاوش
«رئیس حرم سلطنتی» است، همان گونه که گوشت‌آزاد «رئیس خواجگانِ دربار»
به شمار می‌رود.

صورت «هرزبد» بسیار شبیه به «هرجبد» است که طبری آن را لقب ابرسام،
یکی از درباریان اردشیر ساسانی، ذکر کرده است.^(۱۶) شادروان مینوی این‌دو
صورت را با هم مقایسه کرده، اما درباره آنها اظهار نظر بیشتری نکرده است.^(۱۷)

در خور توجه است که نام ابرسام با عنوان هرجد در نوشته طبری با روایتی معروف در خصوص حرم شاهی مرتبط است. داستان را می‌توان به این‌گونه خلاصه کرد: اردشیر پس از غلبه بر اردوان، آخرین شاه اشکانی، تمام اخلاف او را از میان برد؛ اما در میان زنان دربار وی دختری زیبا بود که توجه شاه به او معطوف شد. وی دختر اردون بود که، از ترس کشته شدن، هویت خود را آشکار نکرد. اردشیر با این دختر ازدواج کرد و، چون او آبستن شد، اصل و نسب خود را آشکار ساخت. اردشیر پیرمرد محترمی (شیخاً مسناً) را احضار کرد که هرجد ابرسام نام داشت و به او دستور داد زن را بکشد. ولی ابرسام، به جهت آبستنی زن، او را زنده گذاشت و از او شاپور، که بعدها به پادشاهی ایران رسید، زاده شد.^(۱۸) فردوسی^(۱۹)، دینوری^(۲۰) نویسنده نه‌ایة‌الارب^(۲۱) و بلعمی^(۲۲) نیز همین داستان را با تغییراتی در جزئیات نقل کرده‌اند.

نام ابرسام در شاهنامه نیامده است، بلکه مردی که مسئول کشتن زن بود گران‌خوار (بیت ۱۵۵) نامیده شده و عنوان موبد (ابیات ۸۴ و ۵۸، ۵۶ و ۵۲، ۵۱-۴۴)، کدخدا (ابیات ۱۲۴ و ۱۱۱ و ۹۵)، وزیر (۷۹ و ۱۲۴)، یا دستور (ابیات ۱۴۵ و ۱۱۸ و ۹۹ و ۱۵۵) بر او اطلاق شده است.^(۲۳) گونه‌گونی القاب یک شخص واحد در یک روایت نمودار بی‌اطمینانی در خصوص منصب خاص این مرد در منابعی است که فردوسی از آنها استفاده کرده است. در روایت دینوری او وزیر است. همین سردرگمی در نه‌ایة‌الارب هم مشاهده می‌شود: در آنجا وی ابرسام بن الهبودان وزیر اعظم، نام دارد. کریستن‌سن^(۲۴) بر آن بود که ممکن است این عنوان تصحیف هربداله‌ربدان، یعنی هیربدان هیربد^(۲۵) در پهلوی بوده باشد. در روایت بلعمی، وی هر چند بن سام (یعنی هرجد ابرسام) نام گرفته ولی در

نسخه‌های خطی مقام وی به اختلاف موبد بزرگ و وزیر یا سرهنگ ذکر شده است.

در کارنامه اردشیر بابکان^(۲۶) نیز همین افسانه نقل شده ولی در آنجا نامی از ابرسام در میان نیست بلکه لقب مرد مأمور کشتن زن موبدان موبد است، هرچند شاه او را هیربد خطاب می‌کند. البته جای شگفتی است که شاه کسی را که دارای عنوان موبدان موبد یعنی بالاترین مقام دینی است با لقب درجه پایین‌تر، یعنی هیربد، خطاب کند.^(۲۷) باز هم عجیب است که یک مرد روحانی مأمور کشتن زن گناهکار شود. کریستن سن^(۲۸) به درستی احتمال داده است که لقب آشنای هیربد جانشین کلمه نامعلوم هرجد (به نظر او هرگبد) شده باشد. او این خلط را به نویسنده کارنامه، که به نظر او تحت تأثیر منابع عربی قرار داشته، نسبت داده است.

به نظر نگارنده، پذیرفتنی‌تر می‌نماید که تصور کنیم که در صورت اصلی افسانه احتمالاً چنین روایت شده بوده که اردشیر موبدان موبد را برای مشاوره درخصوص این مسئله فرا خوانده تا حکم وی را بدانند و سپس «رئیس خواجهگان» دربار (هرزبد / هرجد) را مأمور کشتن زن کرده است. اگر این فرض درست باشد، باید تصور کرد که در زمان نگارش نهایی کارنامه (قرن سوم یا چهارم هجری) اصطلاح «هرزبد»، که نامأنوس شده بود، جای خود را به اصطلاح متداول و آشنای «هیربد» داده است^(۲۹) و سپس دو شخصیت داستانی (موبدان و موبد یا هیربد و هرزبد) در هم ادغام شده‌اند. شکل ظاهری دو لقب هیربد و هرزبد در خط پهلوی به این خلط کمک کرده است و نسبت دادن آن به نویسندگان دوران اسلامی لزومی ندارد. همان‌گونه که دیدیم، همین لقب در

داستان سیاوش در اکثر نسخه‌های شاهنامه به هیربد تغییر یافته است و این روش رایج راویان و نسخه‌برداران بوده است که کلمه متداول و آشنایی را جانشین کلمه نامتداول و غریب کنند.

اکنون به خوبی اثبات شد که هرزبد در شاهنامه (و احتمالاً هرزبد در کارنامه) و ارزبد در متون سریانی و هرجد (عنوان ابرسام در طبری) همه یکی است و برای اطلاق به رئیس خواجهگان و محافظ حرم به کار می‌رفته است. جزء دوم این ترکیب به وضوح - بد (رئیس، سرور؛ مشتق از pati) است، و فرض آنکه جزء اول آن کلمه ایرانی به معنی^(۳۰) «زن»^(۳۱) باشد نیز معقول است. هر چند چنین کلمه‌ای را نمی‌شناسیم، می‌توان، بر اساس صورت‌های به کار رفته، آرا از «زن × harci» در ایرانی باستان با تحول معمول «چ» به «ز» در فارسی میانه و گونه گویشی «ج» مشتق دانست.

لقب هرزبد/ هرجد (رئیس خواجهگان) را نباید با دو منصب دیگر، یعنی ارگبد (رئیس دژ) و هرگبد/ هرگفت، که معنای آن موضوع بحث‌هایی بوده است^(۳۲) اشتباه کرد. با آنکه زمرنی^(۳۳) منکر وجود لقب ارگبد (رئیس دژ) در شاهنشاهی ساسانی است، دو بار آمدن «ارجبد» در تاریخ طبری^(۳۴) (کاملاً متمایز از «هرجد» لقب ابرسام مذکور در بالا) شاهدهی است برخلاف این مدعا. توصیفی که طبری از مقام دارنده این عنوان به دست داده بسیار روشن‌گر است. او در شرح مناصب مهم سه پسر مهرنسی، وزیر اعظم بهرام پنجم، می‌نویسد: سه تن از پسران او به مناصب بالا رسیدند... سومین آنها، که کارو^(۳۵) نام داشت، «سرفرمانده سپاه» بود و نام پایه او به فارسی (یعنی فارسی میانه) رتیشاران سالار است که از مرتبه سپاهبد برتر است و شبیه مرتبه ارجبد (یعنی ارگبد) است.

کاملاً روشن است که این لقبی است نظامی و ابداً با امور اقتصادی و مالی ارتباط ندارد. شخص دیگری که این لقب را داشته خواهی‌ای (در عربی خَصَی) تیری نام بود که ارگبد دژ دارابگرد و تحت نظر شاه استخر بوده است. بابک پسر خود، اردشیر، را که بعداً سلسله ساسانی را بنیان گذاشت، برای تربیت به تیری سپرد تا جانشین وی در آن مقام شود.^(۳۶) قطعاً بابک می‌خواسته است که یکی از سرفرماندهان نظامی پسرش را تعلیم دهد نه متخصصی در امور مالی.

شخص دیگری که دارای این عنوان بوده مهر شاپور از اشراف دربار یزدگرد اول است.^(۳۷) در پایان دوره ساسانی، وظیفه اصلی دارنده این منصب نظارت بر امور داخلی شاه (یا امور خاندان سلطنتی) بوده است.^(۳۸)

صورت یونانی *arkap* و *arkap* در یک سند وام، مورخ ۱۲۱ میلادی، به عنوان لقبی برای فرهاد نامی به کار رفته است. بیشتر پژوهندگان آن را با ارگبد (رئیس دژ) در فارسی میانه یکی می‌دانند اما زمرنی^(۳۹) آن را معادل *hrgwpt/hlgwpt* در کتیبه‌های فارسی میانه و *hrkpty/rkpty* در کتیبه‌های پارتی (اشکانی)^(۴۰) دانسته است، به این دلیل که فرهاد از زمره ملازمانِ مردی به نام منسس بوده که خود مأمور گردآوری مالیات به شمار می‌رفته و نیز به این دلیل که فرهاد، که «خواجه» بوده، نمی‌توانست منصبی نظامی داشته باشد به نظر من هیچ یک از این دو استدلال قانع کننده نیست. منسس نه تنها مأمور گردآوری مالیات بلکه از زمره «آزاد مردان» و استراتیگوس (*strategos*)، فرمانده بین‌النهرین و فراسوی و فرمانروای اعراب^(۴۱) نیز بوده است. تنها این امر که فرهاد از جمله اطرافیان منسس بوده نمی‌تواند لزوماً بدان معنی باشد که او منصبی مالی داشته است. در ردّ دلیل دوم نیز می‌توان متذکر شد که در تاریخ ایران تنی چند از خواجهگان مناصب

نظامی مهمی داشته‌اند، مانند تیری که در بالا ذکر شد و آغا محمدخان بنیان‌گذار سلسله قاجار.

در یکی دانستن argapetes، که در کتیبه‌های پالمیری آمده، و rqb^t در تلمود اورشلیم، rqb^t و lqpt در تلمود بابلی، و lqpt در سریانی و غیره^(۴۲) با ارگبد (رئیس دژ)، که دانشمندان دیگر متذکر نشده‌اند، مانعی اساسی وجود ندارد.

وظیفه صاحب عنوان (hrgwpt/hlgwpt) در کتیبه‌های فارسی میانه) و (rkpty/hrkpt) در کتیبه‌های پارتی^(۴۳) را نمی‌توان از بافت این نوشته‌ها مشخص کرد و دلیل قاطعی وجود ندارد که آن را لقبی برای صاحب منصبی در امور مالی بدانیم. معنای «رئیس گردآوردندگان مالیات یا خراج» که هنینگ پیشنهاد کرده، تنها بر اساس این فرض است که جزء اول آن را با «هراگ، یا خراج، مالیات» در فارسی میانه مانوی یکی بدانیم. ژینیو^(۴۴) - که معنای «رئیس خراج» را برای این عنوان ذکر کرده - و نیز زمرنی^(۴۵) این توجیه را پذیرفته‌اند اما شروو^(۴۶)، آخرین دانشمندی که کتیبه پایکولی را منتشر کرده است، احتمالاً با این اشتقاق موافق نیست. وی (harguft یعنی هرگبد) را به صورت مبهم «هرگبد، صاحب منصب» معنی کرده ولی، در بخش توضیحات کتاب^(۴۷)، آن را با هرجد مذکور در تاریخ طبری و ارجد (که آن را به صورت هرگبد آورده) و لقب اردشیر پیش از نشستن بر تخت بوده مقایسه کرده است. تا به دست آمدن شواهدی قطعی‌تر مرجح این است که hlgwpt و غیره مذکور در کتیبه‌ها را همان ارگبد (در عربی ارجد) به معنی «فرمانده دژ» بدانیم. با این همه، هرگبد را خواه همان ارگبد باشد خواه نه، نباید با هرزبد/هرجد/ارزبد (رئیس خواجگان) اشتباه کرد.

یادداشت‌ها:

۱. تحریر فارسی مقاله‌ای به زبان انگلیسی از نگارنده:
- A. Tafazzoli, "An Unrecognized Sasanian Title", *Bulletin of the Asia Institute, New series/vol. 4*, 1990, 301-5.
۲. gwxtzd در مورد این نام، نک 340، *Iranisches Namenbuch*, Marburg, 1895, p. 340. F. Justl, نخستین جزء این اسم مرکب، اگر بتوانیم آن را به صورت *Guhist* آوانویسی کنیم، کلمه‌ای است که تحول معمولی فارسی میانه را نداشته است. واج *w* آغازی ایرانی باستان در لهجه قدیمی کرمان و در لهجه‌های جنوبی خراسان و در بلوچی به *g* تحول می‌یابد. کلمه «گهشت» (بهشت) در قرآن قدس، به کوشش علی رواقی، تهران ۱۹۸۵، مقدمه، ص ۶۲ آمده است. در مورد لهجه کرمان، قس ((hamgodu)) جاری، زن برادر شوهر) که مشتق از (*ham-wadug* هم عروس) است.
3. E. Assemani, *Acta marturium*, vol. i, rome, 1748, 25. cf. oBraun, *awsgewaahlteakten pers. martyer, kempten-munchen*, 1915, pp. 5, 22.
4. p. Bedjam, *histoire de mar Iabalaha*, leipzig, 1893, 210 f.; chaumont, op. cit., n.38; Brun, op. cit., 188. cf. R. payne smith, *thesaurus syriacus*, 1879, pp. 373.74: *dignitatis apud persas, "eunuchus"*.
5. Chaumont, op. cit., p. 15, n. 39.
۶. بروکلمان در فرهنگ خود C. Brockelmann, *Lexicon syriacum*, Edinburgh. 1895, p. 26. *rzbd* را آورده و چنین معنی کرده است: *dominus arcis* و تلگدی به حق یکی دانستن «ارزبد» و «ارگبد» را مردود دانسته است، زیرا در سریانی «ز» هیچ‌گاه نشانگر «ک» یا «گ» در کلمات ایرانی نیست.
7. Chaumont, op. cit., p. 16.
8. Ph. Gignoux, "Titres et fonctions religieuses assanides d'après les sources syriaques hagiographiques" in *acta antiqua* 28, 1983, p. 191; ph. Gignoux, "Die religiöse administration in sasanidischer zeit: ein überblick" in H. Koch and D.N. Mackenzie, eds., *Kunst, Kultur und Geschichte der achmenidenzeit und ihr fortleben*, Berlin, 1983, p. 266.
۹. چاپ مسکو، ج ۳، ۱۹۶۵، ص ۱۴، بیت ۱۳۵ به بعد؛ داستان سیاوش، به کوشش مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۹، بیت ۱۳۴ به بعد.
۱۰. چاپ مسکو، ج ۳، بیت ۱۷۳ (هیربد)؛ چاپ مینوی، ابیات ۲۴۹ و ۱۸۴ و ۱۸۱ و ۱۷۳ و ۲۵۱ (هیربد). جلال خالقی، شاهنامه، دفتر دوم، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹، ص ۲۱۴ ب ۱۶۷، صورت متداول «هیربد» را در متن برگزیده و «هرزه‌بد» و «هرزبد» را در حاشیه ذکر کرده است.
۱۱. نک. نسخه بدل‌ها در داستان سیاوش، چاپ مینوی، ص ۲۴۰.
۱۲. تاریخ کتابت آن ۷۴۱ ه است. نک. مینوی، همان، مقدمه، ص «ی».
۱۳. شاهنامه به کوشش عبدالوهاب عزام، قاهره، ۱۳۵۱ ه ق/ ۱۹۳۲ م، ص ۱۵۷-۱۵۵.

۱۴. مینوی، داستان سیاوش، ص ۱۶ و ۱۲.
۱۵. الشاهنامه، ص ۱۵۵.
۱۶. تاریخ طبری، به کوشش دخویه، سری یکم، ص ۸۲۳، ص ۱۶. هم نام و هم عنوان به صورت مصحف «هرجید ابن سام» در نسخه‌ها ضبط شده است. تئودور نولدکه «ابن سام» را به صورت «ابرسام» تصحیح کرده است:
- Th. L. Nöldeke, *Geschichte des perser und Araber*, Leiden, 1879, p. 27, n.2.
- و مارکوارت «هرجید» را تصحیف «هرجید» دانسته است:
- J. Markwart, apud E. Herzfeld, *paikuti*, Berlin, ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ لمخسشققو دخ. ۴۱۶.
- نیز نک:
- A. Christensen, "Abarsam et tansar", In *Acta orientalia* 10, 1923, p. 44; Id. *L'Iran sous les sassanides*, Copenhagen, 1944, p. 107, n. 2.
۱۷. مینوی، همان، ص ۱۲ ح.
۱۸. از ابرسام در بخش دیگری از تاریخ طبری (یکم ص ۸۱۶، ص ۱۲) نیز یاد شده است: «اردشیر مردی را به نام ابرسام (بن) رحفر (یا رجفر یا زحفر) وزیر برگزید». نولدکه، همان، ص ۹، یادداشت ۲، بر اساس قرائت نسخه اسپرنگر (Sprenger 30) برگ ۱۱۳ پشت، عنوان ابرسام را به بزر جفر مذار «وزیر بزرگ» تصحیح کرده است. اما ابرسام وزیر بابک نبوده، زیرا این شغل را بابک نامی بر عهده داشته است (نک. یارشاطر، «ابرسام» در دانشنامه ایران). بنابر این، این احتمال نیز هست که کلمه مورد بحث تصحیف «هرجید» باشد. کلمه بن «پسر» احتمالاً در ترجمه «ی» (نشانه اضافه پهلوی) آمده است که به عنوان نشانه اضافه بنوت نیز به کار می‌رفته است. بنابر این، احتمالاً صورت اصلی «هرجیدی ابرسام» را مترجم عربی «هرجید بن (پسر) ابرسام» دانسته است. اگر این حدی درست باشد، ابرسام در تاریخ طبری دو بار با عنوان هرجید ذکر شده است. در مورد ترجمه «ی» (نشانه اضافه) به «بن» در عربی، نک:
- A. Tafazzoli, "Iranian Notes" in *Etudes irano-aryennes offertes a Gilbert Lazard*, in *studia Iranica Cahier* 7, Paris, 1989, p. 368.
۱۹. شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۷، ۱۹۶۸، ص ۱۵۶ به بعد.
۲۰. الاخبار الطول، به کوشش گیرگاس (Gurgas)، لیدن، ۱۸۸۸، ص ۴۵.
21. E.G. Browne, *JRAS*, 1900, p. 219
۲۲. تاریخ بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار و به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۴۱، ص ۸۸۷
۲۳. در ترجمه بنداری (ص ۵۰ تا ۵۲)، این مرد گاهی وزیر و گاهی موبد خوانده شده است.

۲۴. مقاله «ابرسام»، ص ۴۴.
۲۵. این عنوان به ندرت در پهلوی آمده است، مثلاً در دینکرد، به کوشش مدن، ج ۱، بمبئی ۱۹۱۱، ص ۴۰۶، س ۶ (فقط در نسخه k). قس طبری، یکم، ص ۸۶۹؛ نک، کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۱۹.
۲۶. به کوشش آنیتا (Anita)، بمبئی، ۱۹۰۰، ص ۴۱ تا ۴۶، فصل ۱۴.
۲۷. به کوشش آنیتا، فصل ۱۴، بند ۱۸ و ۱۵ و ۲۴. این عنوان در نسخه‌ها به صورت «مانپتان مانپت» نوشته شده است، اما تصحیح آن به «موبدان موبد» منطقی به نظر می‌رسد، زیرا همین تصحیف را در بندهشن بزرگ، انکلساریا، بمبئی، ۱۹۰۸، ص ۲۳۵، ص ۱۰ و ۲۳۶، س ۱۵ و ۲۳۷، س ۱، می‌بینیم.
۲۸. کریستن سن، ابرسام، ص ۴۸.
۲۹. احتمالاً مردی که مأمور قتل زن در داستان اردشیر شده در اصل پهلوی خداینامه هرزید نام داشته و مترجمانی که آن را به عربی ترجمه کرده‌اند، چون معنی آن را در نیافته‌اند، آن را به صورت‌های گوناگون ترجمه کرده‌اند.
۳۰. در پهلوی لغت متداول برای «حرم» شبستان و برای «خواجه‌سرا» شایستان است. نک:
W.B. Henninc, in *Handbuch der Orientalistik*, I, Iv, Iranistik I, Linguistik, Leiden, 1958, p. 45;
A. Tafazzoli, in ph. Gignotx and A. Tafazzoli, eds., *Memorial jean deMaenasce*, Tehran-Louvain, 1974, p. 342; V. Lukonin in the *cambridge history of Iran* 3)2(, cambridge, 1983, p. 712.
- در سغدی لغت «حرم» (ysktyh جای زنان) و لغت «خواجه حرم» (= Ndryk/ntryk اندرونی) است. نک:
- I.Gershevitch, *A Grammar of Manichaeian sogdian*, Oxford, 1954. pp. 259, 995.
۳۱. گارنیک آساطریان، دوست ایران‌شناس ارمنی مقیم ایروان، احتمال می‌دهد که این کلمه از صورت هند و اروپایی sor «زن»، اوستا hairisi مشتق شده باشد. نک:
الشاهنامه، ص ۱۵۵.
- E. Benneniste, *le vacabulaire des institutions indo-europeennes*, vol.i, Paris, 1969, p. 215.
همین دانشمند توجه مرا به کلمه ارمنی «harc زن دوم، زن موقت» معطوف داشت که به نظر اومی‌تواند وام واژه‌ای کهن باشد. نک:
- H. Acarean, *Hayeren armdatakan bararan*, pt., 3, Erevan, 1977, pp. 60-61.
- دوست دانشمند، آقای دکتر سرکاراتی، متذکر شدند که زِمنی نظر بنویسند را در مورد وجود کلمه sor به معنی «زن» در هندواروپایی در مقاله زیر رد کرده است:

O. Szemerényi, "The alleged indo-european sor- "Woman", Scripta minora, vol. I, Innsbruck, 1987, pp. 107-22.

۳۲. فرای اشاره می‌کند که محتمل است چندین منصب به صورت‌های arzbād, arkapatc s و غیره باهم خلط شده باشد:

R.N. Frye, The heritage of persia, London, 1962, p. 279, n. 56.

33. O.Szemerényi, "Iranica V", in Monumentum H.S.Nyberg, Vol. 2, Acta Iranica 5, Tehran-Liege, 1975, pp. 369, 379.

نیامدن صورت ارگ رگ «دژ»، قلعه، و ارگ بد در متون فارسی میانه دلیل قطعی بر نبود کلمه در دوره ساسانی نیست .

۳۴. تاریخ طبری، یکم، ص ۸۶۹، س ۱۳؛ نولدکه همان، ص ۱۱۱ .

۳۵. این نام به صورت کارد در نسخه‌های تاریخ طبری و کارد در نسخه اسپرنگر ۳۰ ضبط شده است. نولدکه، همان، ص ۱۱۰، و بعد از آن را به کاردار تصحیح کرده است. صورت کارد احتمالاً تصحیف کارواست. در این صورت الف پایانی در صورت مضبوط در نسخه اسپرنگر ۳۰ نشانه کشش مصوت ماقبل است. در تاریخ بلعمی، ص ۹۴۹، صورت کاملاً متفاوت اسمکان، سمنکان آمده است.

۳۶. تاریخ طبری، یکم، ص ۸۱۴، و بعد؛ نولدکه همان، ص ۴ به بعد.

37. J. Labouri, le Christianisme dans l'empire perse, Paris, 1904, p. 97; Christensen, L'Iran. pp. 107, 271.

38. B. Laufer, sino-Iranica, Chicago, 1919, p. 532.

39. Iranica, p. 371.

40. H. Humbach and p.o. Skjaerv the sassanian Inscription of Paikuti, pt. 3. 1: Restored text and translation by p.o. skjaerv wiesbaden, 1983, p. 95.

۴۱. نک: Frye, Heritage, p. 193 f; Id., Oriens 15, 1962, p. 352.

۴۲. نک: Szemerényi Iranica, p. 366 f. همان، ص ۱۵۵.

۴۳. در هومباخ - شروو، همان، ص ۴۱.

44. Ph. Gignoux, Glossaire des inscriptions pehlevies et parthes, CII, suppl. ser., London, 1972, pp. 23, 52.

45. Iranica, p. 369.

46. Skjaerv op. cit., 95.

۴۷. همان، ص ۳۹.